

دکتر حمیدرضا ملک‌محمدی\*

## نگاهی به پدیده دولت قانونمند در متون سیاسی - حقوقی اروپایی

چکیده: از سالهای دهه ۱۹۸۰ میلادی به این سو، پرداختن به مسأله «دولت قانونمند» به عنوان یکی از عرصه‌های مهم و قابل تأمل در مباحثات سیاسی - حقوقی در محافل مختلف اروپایی مد نظر قرار گرفته است. در این حال، تمامی بازیگران سیاسی می‌کوشند تا مباحثات و استدلالهای خویش را با ارجاع به پدیده صاحب وجهه دولت قانونمند، رنگ و بویی از مقبولیت بخشند و بدین ترتیب، این پدیده آرام آرام مکانی منیع بر تارک مباحثات نوین سیاسی - حقوقی به خود اختصاص داده است. نوشته حاضر مدخلی بر شناخت این پدیده در متون سیاسی - حقوقی اروپایی است.

۱. امروزه پدیده دولت قانونمند یا آنچه که در زبان فرانسه از آن به Etat de Droit یاد می‌شود همانند موضوعاتی چون دموکراسی، حقوق بشر و... بیش از هر زمان دیگر در اروپا محل بحث و بررسی است. شاید نتوان در زبان فارسی معادلی دقیق برای این اصطلاح یافت؛ زیرا، چنانکه خواهیم دید، اصطلاح یاد شده بر اصول و عناصری استوار است که هر کدام به سهم خود دارای معنای دقیقی می‌باشند. لذا یک اصطلاح مناسب، صرف نظر از زیبایی لفظی، باید تا حد ممکن بتواند معنایی نسبتاً دقیق را افاده نماید. بنابراین برای سهولت در مطالعه بر آن شدیم تا این اصطلاح را تحت عنوان دولت قانونمند مورد بررسی قرار دهیم. هر چند که در مقام مذاقه لغوی، بکارگیری

اصطلاحاتی همچون «دولت حقوق» یا «دولت حقوقی» ممکن است دلپسندتر به نظر آید، اما غرابت کاربردی این اصطلاحها و آشنایی ذهنی بیشتر با پدیده قانون و قانونمندی، در مجموع دولت قانونمند را در زبان فارسی به عنوان معادلی قابل قبول‌تر برای اصطلاح مورد نظر در این مبحث جلوه می‌دهد.

دولت قانونمند اصطلاحی است معاصر که ریشه‌های آن را می‌توان در دکترین آلمانی Rechtsstaat یافت. این دکترین در قرن ۱۹ میلادی قادر بود تا به مباحثات مختلف آن دوره به گونه‌ای نسبتاً مؤثر پاسخ دهد، اما در فرانسه مسأله به شکلی دیگر رخ نمود. نامأنوسی این اصطلاح در فرانسه تا بدانجا بود که کاره دو مالبرگ<sup>۱</sup> مجبور شد به جای بکارگیری اصطلاح دولت قانونمند در زبان فرانسه، از عین واژه آلمانی Rechtsstaat بهره جوید. بدین ترتیب این اصطلاح آلمانی الاصل تا مدتهایی مدید در ادبیات فرانسوی بیگانه به حساب می‌آمد تا جایی که اغلب نویسندگان بزرگ حقوق عمومی جز سطری چند در این باب، چیزی بر قلم جاری نساختند و بزرگانی همچون دوگی<sup>۲</sup> یا هوریو<sup>۳</sup> در نمایه‌های مربوط به نوشتارهای خویش، حتی نامی هم از این پدیده به میان نیاورند. امروزه دولت قانونمند پدیده‌ای است که در تمامی محافل اروپایی و به‌ویژه فرانسوی، در کتابها، مقالات و همایش‌های سیاسی - حقوقی مکانی ویژه به خود اختصاص داده است. اما فراگیری این مبحث و بر سر زبان بودن آن مانع از بروز ابهاماتی بزرگ در این عرصه نشده است. این اصطلاح اگرچه در کلیت خویش از معنایی به ظاهر روشن حکایت دارد؛ اما همین که در مقام مذاقه برآیم، مشکلات و تردیدهای فراوانی هویدا می‌گردند.

نخستین مشکل، قالب لفظی این مفهوم است؛ زیرا نویسندگان مختلف، واژگانی دیگر، مشابه آنچه برای مفهوم دولت قانونمند بکار گرفته شده بکار برده و یا می‌برند. مثلاً فردریش از اصطلاح قانون اساسی‌گرایی<sup>(۱)</sup> و ماکس وبر از اصطلاح سلطه قانونی استفاده می‌نماید.

1. Carre de Malberg

2. Dugit

3. Hauriou

اما دومین مشکل مربوط به ترجمه این اصطلاح، یعنی دولت قانونمند، می باشد. در این میان اگرچه شکی نیست که اصطلاح دولت قانونمند در زبان فرانسه، یعنی *Etat de Droit*، معادل دقیق واژه آلمانی *Rechtsstaat* است، اما در خصوص اینکه آیا اصطلاح انگلیسی حکومت قانون، یعنی *Rule of Law*، می تواند معادلی مناسب برای *Rechtsstaat* باشد، نمی توان چندان مطمئن بود.

مشکل دیگر آن است که نویسندگان مختلف، ولو همزبان، اصطلاح یاد شده را به معنایی واحد و یکسان بکار نبرده اند.

۲. در اینجا برای روشن تر شدن موضوع لازم است به سراغ معنای این اصطلاح در زبان آلمانی برویم. در این زبان مفهوم دولت قانونمند را می توان در قالب دو مفهوم یا اصطلاح کوچک تر جست و جو نمود. این دو اصطلاح عبارتند از: دولت قانونمند مادی و دولت قانونمند بی واسطه که در زبان فرانسه به ترتیب به آنها *Etat de Droit materiel* و *Etat de Droit formel* گفته می شود. در اولین مفهوم از دولت قانونمند، یعنی دولت قانونمند مادی که مربوط به قرن ۱۹ میلادی و تا زمان بیسمارک می باشد، دولت فقط براساس حقوق و قوانینی می تواند عمل کند که در مقامی برتر از او قرار دارد. به عبارت دیگر، دولت، محدود به قوانین مافوق خود می باشد. شاید اصطلاح مادی نیز از آن رو بکار گرفته شده باشد که دولت را در مقایسه با قواعد و اصول برتر، پدیده ای مادی و این جهانی محسوب می کند. اما پس از سال ۱۸۷۱، دولت به عنوان پدیده ای شناسایی می شود که دارای هویتی مستقل است و از همین جاست که حقوق به حقوق موضوعه، یعنی ترجمان اراده دولت، مبدل می گردد. اینک دولت و حقوق، دیگر از دو سنخ نیستند. اصطلاح بی واسطه نیز در مورد دولت شاید از آن رو بکار گرفته شده باشد که دولت بدون وجود واسطه ای مافوق خود، به حقوق متصل می گردد و منشأ آن می شود. با وجود این و با توجه به واضح بودن دولت در زمینه حقوق، تنها راهی که برای محدود کردن دولت باقی می ماند، مسأله خود - تحدیدی<sup>۱</sup> است؛ یعنی دولت، خود، محدودکننده خویش باشد.

در اینجا نگاهی به وضعیت دولتهای معاصر که محدود به قوانین اساسی خود می‌باشند و تلاش برای جای دادن این دولتها در چهارچوب مفهوم یاد شده از دولت قانونمند به این استنتاج منجر می‌شود که این دولتها را باید از سنخ دولت قانونمند بی‌واسطه دانست؛ زیرا حقوقی که در آنها جاری است از نوع حقوق طبیعی نیست، بلکه ترجمان اراده نویسندگان قوانین اساسی می‌باشد و این نوع از نوع اول، یعنی دولت قانونمند مادی، متمایز است، زیرا نهادهای این نوع دوم از دولت قانونمند در چهارچوب صلاحیتهای منشعب از قانون اساسی عمل می‌نماید.

البته زبان حقوقی فرانسه نیز، همانند زبان آلمانی، چنین تمایزی قایل است، ولی در عین حال مشکل همچنان بر جای خود باقی است. وجود این مشکل موجب گردیده تا دو مالبرگ مفهومی بینابینی میان دو مفهوم دولت قانونی<sup>۱</sup> و دولت قانونمند را برای رسانیدن مقصود خود ترجمه نماید. (۲) مفهوم نخست، نظامی را به نمایش می‌گذارد که در آن، قدرت تنها بر اساس قانون عمل می‌کند. در چنین نظامی وجود دو پدیده مهم قابل بررسی است: اول آنکه حکومت‌شوندگان از روبه‌رو شدن با رخدادهای قانونی غیرمترقبه در امان می‌مانند، زیرا قانون موارد مختلف را مشخص ساخته است و دوم آنکه قانون، حالتی عام و فراگیر خواهد داشت و لذا همگان منقاد آن هستند. مالبرگ هشدار می‌دهد که نباید این نوع دولت را با دولت قانونمند اشتباه گرفت. (۳)

به عقیده وی، دولت قانونمند دولتی است که در روابط خود با اتباعش و برای ضمانت حقوق و موقعیتهای فردی آنان است که تابع حقوق می‌باشد. مالبرگ در بیان این تفاوتها به چند مورد اشاره می‌نماید:

- در دولت قانونی مسؤولان اجرایی تنها براساس قانون و اجازه قانونی است که می‌توانند عمل نمایند. در فرانسه نیز این پدیده، ترجمان خود را در قانون و عمل بدان می‌یابد.

- نظام دولت قانونمند دارای محملی وسیع است؛ زیرا یک نظام محدودکننده، نه تنها مسؤولان اجرایی، بلکه حتی قانونگذاران را نیز در برابر حقوق فردی محدود می‌کند.

اما این نوع تقسیم‌بندی که می‌کوشد تا نوعی تمایز روشن میان دو تفکر آلمانی و فرانسوی را نشان دهد خود به دو ضعف عمده مبتلاست. نخست آنکه این تقسیم‌بندی بر دو ملاک متفاوت استوار است؛ به گونه‌ای که مشکل بتوان این دو ملاک، یعنی تبعیت از قوانین و مقررات و محدود شدن قانونگذار توسط حقوق فردی، را در تمام نظامها یافت. اما دومین مشکل در مبحث واژه‌شناسی آشکار می‌گردد، زیرا نمی‌توان معادلی برای آنچه که مفهوم آلمانی از آن یاد می‌کند و مفهومی که دو مالبرگ بدان اشاره دارد یافت. در اینجا باید توجه کرد که در دولت قانونمند بی‌واسطه که توسط دکترین آلمانی شرح داده می‌شود تنها، اعمال حقوقی، آن هم زمانی که جنبه فردی پیدا می‌کند، باید براساس قوانین و مقررات باشند و نظارت قضایی برای سنجش تطابق آنها وارد عمل می‌شود؛ در حالی که تصمیمات اجرایی که دارای محملی عمومی هستند از این تبعیت می‌گریزند.

اینک اگر اصطلاح انگلیسی حاکمیت قانون را لحاظ کنیم، ابهامات نسبتاً مشابهی خواهیم یافت. برخی این اصطلاح را معادل قانونی بودن می‌گیرند (۴) و برخی دیگر آن را نمایشگر ویژگیهایی می‌دانند که جریان قانونگذاری را نشان می‌دهد. (۵) وجود این ابهامات موجب می‌گردد تا هنگامی که قرار است در مورد پدیده دولت قانونمند به یک اتفاق نظر در متون سیاسی - حقوقی اروپایی دست یابیم، با مشکلات قابل توجهی روبه‌رو شویم که از آن جمله می‌توان به رابطه آن با دموکراسی اشاره کرد. آیا دولت قانونمند مکمل دموکراسی است؟ آیا یک راه‌کار دیگر در کنار آن است؟ یا مانعی بر سر راهش به حساب می‌آید؟ پاسخ به این پرسش‌ها در واقع تابعی مستقیم از شیوه تفسیر ما از پدیده دولت قانونمند خواهد بود.

بر اساس آنچه تا کنون گفتیم، به نظر می‌رسد که اصطلاح دولت قانونمند در زبان فرانسه و برخی از معادلهای آن در زبانهای دیگر، مبین وجود دوگونه رابطه میان دولت و حقوق است. دولت قانونمند در این میان، یا دولتی است مطیع قانون؛ آن هم قانونی که در خارج از دولت قرار دارد یا آنکه به گونه‌ای بسیار ساده، دولتی است که براساس قانون عمل می‌کند. اما در این حال اگر معتقد باشیم که این پدیده ضمانتی برای حفظ آزادی نیز هست، خواهیم دید که میان ایده دولت قانونمند و ایده دموکراتیک سازگاری چندانی وجود ندارد. این ناسازگاری تا آنجا پیش می‌رود که گاه ذهن را به ناممکن بودن تحقق

دولت قانونمند می‌کشاند. اما چرا دولت قانونمند پدیده‌ای ناممکن می‌نماید؟  
 ۳. در تفسیر این مدعا که در واقع یک روی سکه‌ای این نوشتار است باید اشاره نمود که گاه برخی از نویسندگان برای توضیح مفهوم قدرت تابع حقوق برتر به گذشته‌های دور تا عصر افلاطون و ارسطو باز می‌گردند؛ اما در حقیقت، از پایان قرون وسطی، به‌ویژه در انگلستان، است که مفهوم یادشده توسعه می‌یابد. در این حال و در چهارچوب چنین نظامی است که انسان موجودی آزاد به حساب می‌آید، زیرا به جای آنکه تابع اراده حاکمان باشد تابع قانون است و این امر نیز زمانی معنا دارد که قوانین، ترجمان اراده حاکمان نباشند. از سوی دیگر، در صورتی که قدرت حاکم، خود، قانونگذار باشد، تبعیت او از قانون یا به عبارتی محدودشدنش مفهومی نخواهد داشت. لذا باید به سوی این تفکر رهنمون شد که دولت یا باید تابع حقوقی خارج از خود باشد یا آنکه او را تابع قوانینی بدانیم که ساخته دست او نیست.

نتیجه منطقی نخستین فرض آن است که دولت را تابع حقوقی برتر، مثلاً حقوق طبیعی، بدانیم. اما این فرضیه که بر پایه اعتقاد به وجود حقوقی مابعدالطبیعی استوار است نمی‌تواند ضامنی برای حفظ و بقای ایده دموکراتیک باشد، زیرا این ایده در ساده‌ترین مفهوم خویش، حاکمیت مردمی را لحاظ می‌کند. در این حال اگر حاکمیت یاد شده را قدرتی محدود بدانیم، مردمی که تابع حقوق برترند دیگر حاکمیت نخواهند داشت و این، با توجه به فرضیه ایده دموکراتیک، نقض غرض است. این ناسازگاری را ابتدا روسو بیان می‌کند. او معتقد است که در تمامی دولت‌ها باید قدرتی برتر وجود داشته باشد؛ حاکمی که بر همه چیز قادر است. در واقع خاصیت اصلی قدرت حاکم آن است که نامحدود باشد. این قدرت یا بر همه چیز تعلق می‌گیرد یا بر هیچ چیز. (۶)

در اینجا باید اشاره نمود دولتی که تابع حقوق برتر است، در نگاهی کلان‌نگر، متشکل از افراد و همچنین قوانینی است که باید مورد تبعیت آنان قرار گیرند. از سویی این قوانین نیز در موارد ضروری باید توسط همین افراد تفسیر گردند. بنابراین ملاحظه می‌شود که تمام این اعمال بر پایه تصمیمات انسانها و قضاوت‌های آنان استوار است و شاید به همین دلیل باشد که دکترین دولتهای قانونمند مادی از سوی دولتهای توتالیتر رد نمی‌شود. ایدئولوژی هیتلری نیز از چنین پدیده‌ای، یعنی Rechtsstaat

National-Socialiste، بهره می جست.

در این حال معتقدان به وجود حقوق طبیعی نیز نمی توانند انکار کنند که محتوای این نوع حقوق، موضوع شناختی خاص بوده و لذا به صورت نسبی مطرح می گردد و این نسبی بودن در نهایت منجر به نوعی رویارویی میان تئوریهای حقوق طبیعی خواهد شد. افزون آنکه کار تطابق اعمال حقوقی دولتی با یک حقوق برتر، لاجرم از مجرای نوعی قضاوت تحقق می یابد. چنین قضاوتی نیز ممکن است قرین صحت و حقیقت نبوده و تنها خاصیت آن، نشان دادن ترجیح گوینده باشد. به عبارت دیگر، حکم با قوت قضاوت و ترجیح صاحب آن است که بر مسند مقبولیت می نشیند؛ نه به قوت حقیقتی که از آن پرده می گشاید. این پدیده همان چیزی است که در زبان لاتین از آن به *Auctoritas non veritas facit jus* یاد می شود. بدین ترتیب دولت قانونمند، دولتی نیست که تابع قانون باشد؛ بلکه دولتی است که در واقع تابع قضاوتها می باشد.

در اینجا می توان فرض دیگری را که متعادلتر از فرض پیشین است مد نظر قرار داد. در این فرض، دولت تابع حقوق طبیعی نیست، بلکه تابع حقوق موضوعه پیشین است که باید مورد توجه و رعایت قانونگذار قرار گیرد. اما این فرض نیز مشکلاتی دربردارد. در این رهگذر، جدّیترین مشکل آن است که اگر حقوقی که حاکمان باید از آن تبعیت نمایند از مقوله حقوق موضوعه است، دیگر نمی توان از آن به عنوان حقوقی خارج از دولت یاد کرد؛ زیرا در اینجا، دولت، خود واضع است و اگر تابع این وضع نیز باشد، در واقع تابع اراده خود خواهد بود. البته از یک نگاه می توان تصور کرد که قواعد، مقررات و قوانین موجود، نسبت به حاکمان فعلی، حالتی پیشین و خارجی داشته باشد؛ اما به هر حال مشکل بتوان از دولتی محدود شده توسط حقوق یاد کرد. از سوی دیگر در اینجا تحلیل نظامهای دموکراتیک نیز با مشکل روبه رو می شود. مثلاً چرا در یک دموکراسی، اراده مردم امروز باید تابع اراده مردم دیروز باشد؟ افزون آنکه این مسأله حتی در مورد خود حکومت کنندگان نیز ابهام آلود است؛ زیرا اگر اعمال حقوقی آنان از طریق رجوع به قواعد و اصولی خاص کنترل شود و این اصول بعضاً از صراحت و بیاض کافی برخوردار نباشند، آنگاه پای تفسیر و ترجیح پیش کشیده خواهد شد. در این حال حکومت کنندگان نیز در واقع تابع نظارت کننده ای انسانی یا بهتر بگوییم تابع تفسیر، ترجیح و اراده او

هستند.

۴. اما روی دیگر سکه این نوشتار، که در کنار ناممکن بودن دولت قانونمند متجلی است، واقعیت اجتناب‌ناپذیر بودن دولت قانونمند می‌باشد. در بیان این روی سکه لازم است دولت قانونمند را از جنبه‌ای دیگر بررسی کنیم. از این جنبه، دولت قانونمند به دیده دولتی که به وسیله حقوق و با تمسک بدان عمل می‌نماید مورد توجه قرار می‌گیرد. در این اندیشه که دولت براساس قانون عمل می‌کند، دولت قانونمند، شکلی از یک سازمان صاحب اقتدار است که در آن سلسله مراتبی از اصول دیده می‌شود.

این دیدگاه دارای تقسیم‌بندی‌های گوناگونی است که هر کدام می‌تواند با ملاکهای ویژه صورت پذیرفته باشد. در همین نخستین گام و به‌عنوان مثال می‌توان دو نوع دولت قانونمند را شناسایی کرد. اساس این تقسیم‌بندی نیز آن است که دولت یا فقط تابع قواعد رسمی باشد یا افزون بر آن، تابع قواعد بنیادین نیز گردد. در این حال، اولین گونه یادشده زمانی تحقق می‌یابد که عمل دولت در چهارچوب اصولی برتر قرار گیرد؛ اما دولت گونه دوم، افزون بر مورد پیش گفته، حقوقی بنیادین را نیز باید ارج نهد.

در تقسیم‌بندی‌ای دیگر، دولتی قانونمند می‌توان تصور نمود که در آن تنها، قوه مجریه تابع قواعدی برتر است و قوه مقننه از بند این محدودیت می‌گریزد. افزون آنکه در فرض دوم از این گونه، قوه مقننه نیز تابع اصولی برتر است که از آن به قانون اساسی یاد می‌شود.

در سومین گونه از تقسیم‌بندی، میان دولتی که در آن هیچ‌گونه نظارتی برای احترام به محدودیت‌های ناشی از اصول و قواعد عادی و بنیادین وجود ندارد و دولتی که در معرض چنین نظارتی قرار می‌گیرد می‌توان تمایز قایل شد. در این حال و در چهارچوب دومین فرض این گونه، یعنی به هنگام وجود نظارت یاد شده، این نظارت خارجی گاه توسط قوه مقننه اعمال می‌گردد و گاه بر عهده مسؤولان قضایی خواهد بود.

اما در گامی فراتر از تمامی این تقسیم‌بندیها آنچه که در مجموع موارد یاد شده به نظر می‌رسد آن است که همه این مباحث، دولت قانونمند را به‌عنوان پدیده‌ای مطلوب جلوه می‌دهند؛ زیرا معمولاً در برداشت عمومی، دولت قانونمند، ضامنی برای حفظ آزادی و دموکراسی است.



در مورد ضامن بودن دولت قانونمند برای حفظ آزادی، اگرچه پیشتر نیز اشارتی داشتیم، اما این فرض را بار دیگر می‌توان با نیم‌نگاهی به مفهوم آزادی سیاسی شبیه آنچه که منتسکیو بیان می‌کند، یعنی این واقعیت که از قانون و فقط از قانون باید پیروی کرد، بررسی کرد. در این فرض، زمانی که قوانین، تهیه، تدوین و وضع می‌گردند، افراد قادرند پیامدهای اعمال خویش را پیش‌بینی نمایند. در این حال این نوع آزادی سیاسی با نوعی امنیت قضایی نیز همراه خواهد بود؛ زیرا زمانی که حکومت‌کننده تابع قانون، مورد تبعیت قرار می‌گیرد، در حقیقت همان قانون است که به‌طور غیرمستقیم اطاعت می‌شود. (۷)

اما در باب دموکراسی باید گفت که رابطه دولت قانونمند با دموکراسی، رابطه‌ای پیچیده است. کلسن<sup>۱</sup> اختلاف میان دولت و حقوق را نوعی اختلاف سیاسی می‌داند؛ زیرا دولت، پدیده‌ای اقتدارگراست، در حالی که حقوق نهادی دموکراتیک است و تبعیت دولت از حقوق در واقع تلاشی است برای تغییر شکل دادن یک نهاد اقتدارگرا به پدیده‌ای دموکراتیک. (۸) در این حال باید اظهار داشت که اگرچه دولت قانونمند ضرورتاً به معنای دولت دموکراتیک نیست، اما همه دموکراسی‌ها در چهارچوب دولتی قانونمند جای می‌گیرند. دولت قانونمند بدون دموکراسی هم می‌تواند وجود داشته باشد، زیرا آزادی در این دیدگاه، پیروی از قانون بدون توجه به محتوای آن است. دولت اقتدارگرا یا دولت اعتدال‌گرا هر دو می‌توانند به‌عنوان دولتهایی قانونمند مطرح باشند، اما در عوض، دموکراسی بدون دولت قانونمند تحقق نمی‌یابد؛ زیرا در یک دموکراسی، مردم یا نمایندگان آنها قانون را تهیه می‌کنند و مسؤولان اجرایی نیز کاری جز اجرای این قوانین ندارند.

نگاهی دقیق‌تر به این استدلال نشان می‌دهد که حتی در این فرض، باز هم مشکل بتوان دولت قانونمند را ضامنی برای آزادی دانست؛ زیرا درست است که دکترین دولت قانونمند در این فرض بر پایه مفهوم آزادی سیاسی بنا شده است، اما این دکترین، هیچ ضمانتی مبنی بر عادلانه بودن قانون به‌دست نمی‌دهد. در این حال اگر دولت قانونمند

چهره‌ای دموکراتیک نداشته باشد، چه دلیلی می‌توان یافت که قانونگذار، خود تابع قانون بوده و آن را در مورد خویش نیز به اجرا گذارد؟ افزون آنکه چگونه می‌توان فرض کرد که قانون ارائه‌کننده ویژگیهایی باشد که حافظ و ضامن آزادی و همچنین مشمول قانون به حساب آیند. در اینجا باید اشاره نمود که دولت قانونمند در هیچ‌کدام از فرضهای مطرح شده قادر نیست ضمانتی برای حفظ آزادی ارائه نماید.

در پایان شایان ذکر است که دولت قانونمند، پدیده‌ای پیچیده اما قابل توجه، به ظاهر ناممکن اما اجتناب‌ناپذیر و سرانجام، ساده در درک، مشکل در وصف و ناشدنی در اجرا به نظر می‌آید. در واقع وجود چنین ویژگیهایی است که جای تحقیق و کنکاشی فراوان در خصوص این پدیده را برای دانشمندان علم سیاست و حقوق به نمایش می‌گذارد.

### یادداشت‌ها

1. C. Fiedrich, Constitutions and Constitutionalism, *Encyclopedia of the Social Sciences*, 1968.
2. R. Carre de Malberg, *Contribution à la théorie Générale de l'Etat* (Paris 1922, vol II, T.I, p.293.
3. *Ibid.*, p.489.
4. M. Oakeshott, "The Rule of Law", in M. Troper, *Le concept d'Etat de droit*, (Toulouse: Université de Toulouse I, 1994), p.4.
5. *Ibid.*
6. J. Rousseau, *Lettres écrites de la montagne*, 2 ème partie, lettre VII.

۷. در این زمینه می‌توان به متن زیر اشاره کرد:

The conception of freedom under law... rest on the contention that when we obey laws, in the sesns of general abstract rules laid down irrespective of their application to us, we are not subjected to another man's will and are therefore free. V. Hayek, *The Constitution of Liberty* (Chicago, University of Chicago Press, 1966.)

۸. برای آگاهی بیشتر از نظریات کلسن در این زمینه رجوع شود به:

M. Troper, *op.cit.*, p.9.